

شعر دفاع مقدس و پایداری

«پیراهنی از شعله»

● سعید نوری

زیباتر از آن بود که در خاک بگنجد
بشکوه‌تر از آن که در افلاک بگنجد
عشق آمد و طوفان شد و پیچید به جانش
عاشق تر از آن شد که در ادراک بگنجد
خون در رگ او باده نابی شد و جوشید
خونی که نه در ریشه هر تاک بگنجد
بی‌باک به دریا زد و در باورمان نیست
دریا به دل قطره تمناک بگنجد
از شوق هر آن تیر که از چله رها شد
می‌رفت که در سینه آن پاک بگنجد
عریان شد و پیراهنی از شعله به تن کرد
جان در بدن سوخته حاشاک بگنجد

اشاره: در آخرین فرصت‌های انتشار
مجله از دبیرخانه سیزدهمین کنگره شعر
دفاع مقدس خواستیم تا نمونه‌هایی از آثار
رسیده را برای درج در این بخش در
اختیارمان قرار دهند و آنها نیز بخشی از
آثاری که تا امروز به دبیرخانه واصل شده
بود را مرحمت فرمودند، بدیهی است که
آثار برجسته دیگری بعد از آن به دبیرخانه
رسیده باشد که این صفحات از آنها -
محروم مانده‌اند.

اندوه سارا

تقدیم به جانبازان شیمیایی

● الهام فرامرزی نیا

نقطه، سر خط، آب... بابا... نا... ندارد
از بس که دستش پینه بسته جا ندارد

سارا نمی‌فهمد چرا در بین آنها
بابا که از جنگ آمده یک پا ندارد

بابا هوای سینه‌اش ابری ست، سارا!
اما کسی در فکر بابا نیست، سارا!

از بس که سرفه کرده دیگر نا ندارد
اما نمی‌داند دلیلش چیست سارا.

بابا برابیم قصه می‌گویی دوباره
از آسمان از ابر از باران، ستاره

از عشق می‌گویم برایت خوب بابا
از مردهای عاشقی که تکه پاره...

... سارا کجایی دیکته... خانم پدر رفت
از پیش ما دیروز تنها، بی‌خبر رفت

خانم معلم چشمهایش خیس شد، بعد
نقطه، سر خط، عاقبت - بابا - سفر رفت -



آن روزها -

● عبدالرضا شهبازی

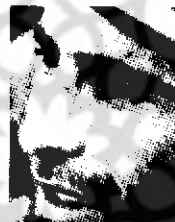
آن روزها گذشت
باران باروت
و 'میلاد'
که می گفت:
'بابا خون داد'
اینک
هشت سال سکوت
و چند ترانه ناسروده
ناگهان
ستاره ها شکوفه می زنند
و سیمهای خاردار شعله می کشند
- عقب گرد -
نشانی تو
پلاکی به شماره...
'چنگوله'
باز خواهم گشت

یک ترانه ناسروده دارم

برادرم
با کوله پشتی تنهایی
و عصایی خسته
من باز خواهم گشت
و برای هر ستاره
سرودی خواهم گشت
و این روزها
کدام قافله پیغام آشنای مرا
به دوست خواهد داد
وقتی برادران من در "فلوجه"
در "فلسطین"
در "افغانستان"
پیراهن خونینشان را
پرچمی می کنند
تا همیشه ابد
برافراشته شود.
آری هنوز مرد توان یافت

و در سیاه ترین خطوط این شب جنگ
می توان دشته وار فرو نشست
در چشم دشمن خونبار
آه
ای برادرم
چگونه پاره پارچه های بیرهنت را
به بادهای مهاجر می راهی کرد
که بوی خون و شهادت
دشت را بینبارد.
خدا
صفای عاشقیت
صفای سوختنت
چه عاشقانه خطر

۱- میلاد در زاده ای
۲- چنگوله: منطقه ای
شده است.



ترانه های آبی دریا

تقدیم به پدرم تیمور ترنج

● مریم ترنج

حالا کنار این همه اتفاق خون رنگ
که از سرشاخه های بهار
بر خاک افتاده است
فقط به گلخنده های تو دلخوشم
تو که تمام تنهایی ات را
در قاب شکسته این دریچه تاریک
جا نهاده ای
و رفته ای
تا از ترانه های آبی دریا
سهمی به خانه بیاوری
اما، باور کن
من که سنگینی این بغض دیرسال را
در سینه تهن دارم
و قاصد گزیه های پربهانه منتظرانم
آمده ام
تا تو را،
دوباره بخوانم
و با عطر نوشکفته لبخندت
گلخنده ای،
بر لبهای بهار
نشانم.

شعر شعبده ها

● مهدی فداکار

کاش همزبان و همدل خورشید می شدیم
در شعله زار داغ تو تبعید می شدیم
در تار و پود بودن و در واپسین عمر
دستی که از نگاه تو گل چید می شدیم
بر شهر مکر و شعبده ها، بی امان ترین
باران نیزه، نیزه خورشید می شدیم
مانند آن ستاره که خندید در خطر
شد یک شهاب و رویش خود دید می شدیم
بی استعاره ساده اگر خیمه می زدیم
در آسمان، سپیده امید می شدیم
پروانه می شدیم و به پرواز آخرین
می سوختیم از آتش و تأیید می شدیم

● طیبه شامانی

تقدیم به رهبر ۱۳ ساله

وقتی که بانگ یا حسینت
در کوچه های شهر پیچید
از دستهای سبز سبزت
صدها گل امید روید

همچون نسیم صبح رفتی
تا لحظه شیرین آغاز
راز فشنگ رفتنت ماند
در بالهای سبز پرواز

بستی به خود نارنجکی را
رفتی که یک ققنوس باشی
از بهر هر گم کرده ساحل
مثل شب و فانوس باشی

هر چند جای درس و مشقت
خواندی تو درس عشق بازی
کار فشنگت برد ما را
تا لاله های سرفرازی

از این قفس دلتنگ بودی
رفتی به اوج آسمانها
یادت همیشه ماندگار است
نامت همیشه بر زبانها



شانه‌های ما

به شهیدان هشت سال دفاع مقدس:

● مریم بهمنش

روی شانه غیرت، یاد جبهه‌ها مانده است
مرگمان، اگر دیدیم، پرچی رها مانده است
دستمان چرا دیربست بوی خاک را دارد
یادمان مگر رفته است، آسمان، دعا مانده است
رفته‌اند... اما نه، کوله بارشان باقی است
بر زمین نمی ماند، شانه‌های ما مانده است
در رگ حیات ما خون لاله‌ها جاری است
شاخه گرچه خشکیده است، نسل ریشه جا مانده است
نام سبزشان آری تا همیشه می ماند
رفته‌اند و راهی سرخ روبه‌ری ما مانده است

مهاجر کوچک

به بازگشت غریبانه لاله‌های سرخ

چشم او خیره شد به چشمانم،
وقتی از پیچ کوچه می پیچید،
تا که دید اشک چشمهای مرا،
دست بر شانه ام زد و خندید

آسمان زلال چشمانش،
وقت رفتن، ستاره باران شد
رویش خنده‌ها به لبهایش،
نقش زیبایی از بهاران شد

رفت با کاروان روشن نور،
سوی صبحی که غرق بیداریست
سوی صبحی که قایق خورشید،
بر سر رودهای آن جاریست

وقتی او از برابر من رفت،
چشمهایم، به جای پایش بود
خواندم از نقش کفش او بر خاک
'همکلاسی عزیز من، بدرود'

آه، اکنون ز راه، آمده است
چون پرستو، مهاجر کوچک،
می کشد روی دستهای همه،
پر به هر سو، مهاجر کوچک

خطوط دفتر

● حسین حاجی هاشمی

کم کم تمام بیکرم آتش گرفته است
دستم، تنم، موی سرم آتش گرفته است
تسبیح و مهر و جانمازم غرق خون است
سجاده‌ام، انگشترم آتش گرفته است
حتی توان پر گشودن هم ندارم
انگار که بال و پر آتش گرفته است
بیهوده دنبال وصیت نامه هستید
وقتی خطوط دفترم آتش گرفته است
دیشب شهادت را به خواب خویش دیدم
حالا تمام بستم آتش گرفته است
آن گونه گرم آتش عشقم که انگار
از گرمی ام خاکسترم آتش گرفته است
مستم از آن جامی که دستم داد ساقی
می چرخم و دور و برم آتش گرفته است
من می روم بر دوش مردم در خیابان
با دیدن من مادرم آتش گرفته است
دیگر صدایی در نمی آید ز تابوت
چون، ناله‌های آخرم آتش گرفته است

تقدیم به خانواده مفقودین

اتاق، میز، دو تا شاخه گل، زنی تنها
که در برابر مردی شبیه یک رؤیا
نشسته است و به این فکر می کند شاید
چگونه درد دلش را به او بگوید تا ...
صدای حق هق زن در اتاق می ریزد
و قطره قطره اشکش که می شود دریا
چه روزهای بدی بود بی شما بودن
چقدر تلخ و غم‌انگیز بود، آن شبها
چقدر بی تو نشستیم در این اتاق ای مرد
به این امید که شاید ببینمت اما ...
اتاق، میز، دو تا شاخه گل، پلاک پدر
که در برابر مادر نشست، تا حالا ...

قاب عکس

● ناصر صارمی

رنگ و رو باخته‌ای از پس دل باختنت
رفته از یاد مگر فصل گل انداختنت؟
صحن نقاشی چشمان تو فریاد نماست
نکته‌ها دارد از آن سوختنت، ساختنت
پسرت مثل تو امروز رشید است ولی
بی خبر مانده ز رسم علم افراختنت
حیف با من به تماشای غرورت ننشست
تا که هشیار شود با غم نشناختنت
تا تو در قاب نشستی دل آینه شکست
نه به پرداختنت نه به نپر داختنت
نه چراغی است در این تاقچه نه گلدانی
همه رفتند پس از خانه تو ساختنت

دستم را بگیر مادر

● علیرضا کرمی

کجا می روی مادر
افراسوی شب و سایه بیگانه
یا که اشباح دریازده
تا هزاره پیش از خیال جنگ
قلب همه خاک را کاویده‌اند
- گیسو پریشان باد اینجا خانهات نیست
عقاب ایستاده بر صخره
سینه شکافته از گلوله‌ام بین
دستم را بگیر مادر
با دامنی از دلواپسی دریا
- دریا خفتن گاه تو است پسر
کناره سکوت و آتش نگاهت
خود را از یاد می برم
و سیگار لبم را می سوزد ترانه جاری
جاودانه می شوی شکوه ملتی بزرگ
ای درخت بارور
و بین دستم از خنکای ستاره تر شده



سرزمین سوخته

● حیدر منصوری

زخم مرا به بال کبوتر گره بزن
بال مرا به سرخ‌ترین پر گره بزن

یوسف ندیده‌ایم که در چاه مانده‌ایم
بی تایی مرا به برادر گره بزن

این گرگ و میش تار و مه آلود شهر را
با آن هوای خیس و معطر گره بزن
دل را به بزمگاه عروسان خون بپر
با حجله‌های خونی سنگر گره بزن

ای سرزمین سوخته دست مرا بگیر
بر شانه‌های زخمی بی سر گره بزن

این چشمهای تشنه باران ندیده را
با پلکهای شرحی بندر گره بزن

تا پاسخی شود به نگاه سترگشان
این شعر را به سینه دفتر گره بزن...

تقدیم به مادر شهید ابراهیم محمدی که موهایش
را در انتظار نیمه‌نیامده‌سر پسرش سپید کرد.
● "عباس محمدی"

بهار آمده دلگیر و غمزده، تنها
بهار آمده تا خون کند دو چشم مرا

بهار آمده با روزهای بعد از تو
که پر کند همه سالم از شب یلدا

دوباره بوی تو را می دهد درخت بلوط
حیاط، پنجره، باران، حوض، ماهیها

ز بس که آه کشیدم اتاق دم کرده‌ست
و اشک پنجره‌ها را کشیده تا دریا

هوای ابری این روزهای سینه من
گرفته است بهار غریب پنجره را

نگاه شرحی آینه از تو لبریز است
نشسته بر بدنش هر چه ابر در دنیا

تمام خانه پر از بوی تلخ غربت توست
چقدر گرد غریبی نشسته بر اینجا

چه تلخ می گذرد بی تو روزها بر من
چه سخت می گذرد روزها به پنجره‌ها

هنوز چشم به راه تو اند و دل نگران
پرنده‌ها که پراند از ندیدنت فردا

صدای پای تو را من شنیده‌ام از دور
و کفشهای تو را خواب دیده‌ام حتا

صدای پای تو بر سنگفرش خیس حیاط
چه خوب می شد اگر تا همیشه این رویا...

کبوتر

● نوشین نامداری

هر کس سبک‌تر بود پروازش رهاتر شد
سهم من اما یک قفس اندوه پر پر شد

یک روز عشق از آسمان بارید بال و پر
جوری که حتی سنگ هم مثل کبوتر شد

امروز اما از پرنده آسمان خالی‌ست
دیوار جای پنجره گویی مقدر شد

یک بار دیگر موج آه و کاروان داغ
یک بار دیگر درد با دریا برادر شد

این کوچه دیگر راوی لبخند باران نیست
یادش به‌خیر آن آخرین باری که سنگر شد

دلبسته‌ام شاید که امشب فرصتی باشد
تا پر بگیرم از مسیری که میسر شد

دخیل سبز

نشاندی در دل طوفان‌ترین دریا قرارم را
که شاید آسمان زیبا بیارد برگ و بارم را

شهابم در عبورت بال می شد وقت برگشتن
که جویم کهکشان در کهکشان فردا مدارم را

بخوان در شور چشمانم شقایقهای اشکی، تا
دلم بر دوش گیرد سرنوشت کوله بارم را

تو مجنونی! دخیلی سبز می بندم گلویت را
گلوپی که برویاند اناالحقهای دارم را

نگاهت ذوق جنگل را درون من شکوفا کرد
برای آنکه آغازی فراگیرد بهارم را

کوج

کوج یک چلچله آغاز عبوری تازه است
شعر در مرحله عشق شعوری تازه است

عطر آغاز شکفتن همه جا می رقصد
جلوه آینه در کوچه حضوری تازه است

خنده آینه نوشان چه صمیمانه چه سبز
در شکوه غزلم باز ظهوری تازه است

در فراسوی نگاهم تب گنگی بارید
که در آن شعله احساس مروری تازه است

سالها بی عطش عشق بزم سوخت ولی
باز در بال و پر عشق غروری تازه است

ابتدای واقعه

● ملیحه سیف آبادی

وقتی که داشت بار سفر می بست آرام بود یکسره می خندید
پرسیدم عاشقانه: - می آیی؟
با لحنی کبود یکسره می خندید
گفتم که: [خواب دیدم دیشب تا انتهای روشنی خورشید
سیبی به رنگ حادثه می خوردی...]
با این وجود یکسره می خندید
- "با سرخ سیب حادثه می آیم..."
این آخرین تلاوت سرخش بود
یک کاسه آب... رسم سفر... اما وقت درود یکسره می خندید
رفت و برای جای قدمهایش دستی تر و بریده تکان دادم
بر دست من بریده بریده، نرم، مثل سرود یکسره می خندید
انگار او نیامدن خود را از ابتدای واقعه می دانست
شاید به انتظار دل تنگم در آن حدود یکسره می خندید

اما پس از چقدر نبودنها وقتی ز عمق حادثهها برگشت
صد واژه با خدا و خداوندی منسوب بود یکسره می خندید
پیراهنش به رنگ غروب سیب، قرمزتر از شقایق صحرائی
این سرخی شگفت به خواب من با عطر عود یکسره می خندید...

دردهای روشن

به شادروان ابوترابی

● فاطمه طارمی

چقدر بوی ترانه می دهی!...
بوی خاک
عطر خوابهای سیب
ای مرد
ای بزرگ مرد

دردهای روشنت

فلسفه آبی کدامین انفجار بود؟

که در بغض پنجرهها شکفت...

تو آزادی

آزادهای

پرندهای که غمش را به بادهای خوشبختی سپرد

بار تنهایی خود را بردار

بالهای سوخته ات را هم

اینجا کسی برای پرندهها لبخند نمی زند...

امیر

تقدیم به آزاده و جانباغ عزیز، امیر سرتیپ، دارابی

● غلامرضا سلیمانی

امیر در ته چشمت غمی عمیق و بلند!
غرابت تو، به نزار می خورد پیوند
به کرخه، تا کرخیهای پای غواصان
به فاو، تا کرخیهای گیج و سرگردان
امیر رو به افق تا کدام منظره ای؟
که هر غروب غریبانه پای پنجره ای
میان خاطره هایت سکوت می سوزی
و رو به قبله دل در قنوت می سوزی
تو بوی سنگر و پروانه می دهی - بوی
هزار لیلی دیوانه می دهی - بوی
غریب و شرجی مجنون همیشه در تن توست
جنون غلط زدن روی شیشه در تن توست
تو نخل سوخته و سر بریده می بینی
برادر و تن در خون کشیده می بینی
هزار آهوی معصوم سیزده ساله
میان دره مینها دویده می بینی
شلمچه، ماهی زنده در آب سوخته و
هزار خاطره آرمیده می بینی
پلاکهای بدون بدن، بدون نسیم

تو جای گمشدهها را ندیده می بینی

و شقه شقه بال فرشته در آتش

کیوتران در آبی بریده می بینی

عبور قافله سرخهای بی سر را

سر نماز عطش در سپیده می بینی

و گریه می کنی و روی خواب سجاده

گلوی چلچلهها را بریده می بینی

لبان قمقمهها را در آخرین فریاد...

سکوت سوخته و سوگ چقیه ای در باد.....

نگاه آخر قنوس، روی مین می سوخت

صنوبری که غریبانه بر زمین می سوخت

همیشه رو به افق خواب دوست می بینی

و چشم بسته هر آنجا که اوست می بینی

امیر! - نسل مرا هم به آفتاب ببر!

به مرز و مزه آئینه و شراب ببر!

به نسل من تو بگو عشق واقعیت داشت

که در قیامت نزار نینوا می کاشت

بگو که دیدی از عباسها نشان در باد

که دستهای عطش را به آینه می داد

چگونه پخش شد آواز کوله در باران

و خاک ریز و نماز و گلوله در باران...

گلوله بود و مه و رو به مرگ خندیدند

خران شد و همگی مثل برگ رقصیدند

شما گواه ترین شاهدان دیروزید

شما شهیدترین زنده های امروزید

دروغ بعضیها را امیر رسوا کن

کلاغها ته این قصه اند، افشا کن!...

هم نفسی

وقتی فقط سکوت و شب و تازیانه بود

لبخند تو قشنگ ترین عاشقانه بود

وقتی که آه تک تک سلولهای من

سلول انفرادی بغضی شبانه بود

می دیدمت که پشت قنوت ایستاده ای

با فوجی از پرنده که بر روی شانه بود

آنجا که هیچ کس، نفسی هم نفس نشد

آغوش گرم تو، حرمی بی کرانه بود

شفاف مثل آب به لبخند می شکفت

مردی که شاخه های دلش آشیانه بود

ای پیر! با تو فاصله، چشمی به هم زدن

با تو مسیر، زمزمه ای عاشقانه بود

پاییز هرگز از غم تو باخبر نشد

فریادهای تو، به زبان ترانه بود

اکنون که عشق پر شده در آشیان ما!

دیگر چه وقت پر زدن از این میانه بود!...

سنگر

● مهدی زارعی

تا آخرین ستاره شب را شمرده است
اما دو ساعتی ست که خوابش نبرده است

حتماً دوباره سنگر کابوس دیده که
در قلب او گلوله خمپاره خورده است

سنگر همیشه نیمه شب از خواب می پرد
اما کسی به راز دلش پی نبرده است!

سنگر از اینکه ساده بیفتد به دست مرگ
بعضی همیشه خنجره اش را فشرده است

او فکر می کند که اگر منفجر شود
آیا شهید می شود و ... یا که مرده است؟

و تا که فکر می کند: آخر چرا؟ چطور؟
انسان چگونه راه به خورشید برده است؟

یک قاصدک، جواب به او می دهد که هیچ!
تنها به دست عشق دلش را سپرده است!

خمپاره، روز بعد ولی متهم شده
و اعتراف کرده و سوگند خورده است۔

که قلب سنگر از جسدش سمت آسمان
رفت و شهید شد، به خدا او نمرده است.

مسافر

● سیدوحید سمنانی

دریا با موجهایش زنده است
و مسافر با رفتنش
رد هیچ موجی بر ساحل نمی ماند
و خاطره هیچ مسافری در راه

که ذهن ساحل مشوش است و
حافظه راه
در مسیر فراموشی

ففس بهانه ای است برای نپردن
و ادامه راه بهانه نرسیدن

چمدانها را ببند
پرنده ها را رها کن
پرواز را هم!

فقط به خاطر داشته باش
مسافر رفتنی است

سؤال

تا در حصار خاطره و نان و خنجرید
راهی به بی کرانه زیبا نمی برید

با دست قافیه پر و بالی ردیف شد
دلخوش شدید باز به اینکه کیوترید

بر بوم بال پنجره ای رسم می کنید
از این خیال کهنه فراتر نمی برید

از ما نگفته اید، نگویید: "گفته ایم"
"مجبور نیستید ادا در بیاورید"

روز وداع ماست که ضرب المثل شده
ای شاعران آینه! از سنگ کمترید؟

دیروز ما به مشک و عطش امتحان شدیم
اینک شما که مدعیان ابوذرید،

ما را به مشق فتنه تان احتیاج نیستند
ما را به حال خود بگذارید و بگذرید!

باشد قبول اینکه گرفتار زندگی...
باشد قبول اینکه "من" و "ما" می دیگرید

اما هنوز مثل همان روزهای خوب
با ما و زخم و سنگر و طوفان برادرید؟

'هنر'

● وحید سمنانی

گاهی برای صید قافیه
از شانه درخت

تا خوش خیالی ملکوت
خود را

از جاودانگی

آغاز می کنیم

و ناگزیر

در روزهای سخت

خوشبخت! روی تخت!

سقوط را

پرواز می کنیم!

– این انتهای هنر ماست۔

اما نگاه تو

جنگ را۔ نه در خشاب فشنگ۔

که پرنده پرنده فشنگ دید

هنر

کوه شانه های تو بود

که با انفجار نه

از گریه می لرزید

تقدیم به مردان آسمانی عاشق۔ شهیدای ۸ سال دفاع از ارزشها۔

● علی خالقی موحد۔ قم

از بس که شنیدیم تب سوختنت را

از باد گرفتیم سراغ بدنت را

بمقوب به یعقوب در آغوش کشیدیم

آندوه شفا بخش تو و پیرهننت را

این خاک ترک خورده که خو کرده به پاییز

یک باره گلستان شده گلهای تنت را

دردا که کلاغان به تماشا بنشینند

پروانه من! در شط خون پر زدنت را

یک رود ستاره است که جاری شده بر خاک

وا کرده کسی گوشه سرخ کفنت را

این باد چرا بوی پر سوخته می داد

وقتی خبر آورد کیوتر شدنت را



نام او

فصل ترانه‌های ماندگار

● سارا جلوداریان

سلام واژه‌های بی نصیب شعر
 سلام باغهای کال ذهن
 پیروید روی صفحه‌های آینه:
 پیروید روی سطرهای بی قرار:
 پیروید روی خط ممتد زمان:
 حدیث بی زوال این قبیله را
 که روبرویتان، زادگاه سینه سرخهای عاشقی ست.
 و کوچ نامه سپید کفتران عرش.
 یادمان سبزه‌های پهنه قلم.

می تراود از شلمچه ردپایشان، می تپد زمین کربلا برایشان
 یادگار استخوان و چغیه و پلاک، هشت سال فکه و هویزه‌هایشان
 حجله حجله، نوعروس، جامه می درد
 لاله لاله، قرن‌ها اگر چه بگذرد
 رزوی مادران خاک خورده را
 جبهه جبهه، لشکر خدا می آورد
 باز خون تازه اتار می چکد، روی ذهن بیست و پنج ساله بهار
 فصل رویش ترانه‌های ماندگار
 فصل جاودانه شقایق و عروج
 روزگار جنبش و جنون
 نبض آسمانیان در این حوالی نجیب، مانده است...

تب جبهه

● علیرضا کاشی پور محمدی

فضا بوی باروت و خون می دهد
و سنگر خبر از جنون می دهد

حضور شعور است و تکثیر ذوق
و پر می زند سوی آئینه شوق

خبر چیست؟ عین اصالت شدن
کرامت گرفتن، شهادت شدن

به همراه احساس دلدادگی
روان می شوم سوی آزادی

خبر چیست؟ صف بستن واله‌ها
خبر چیست؟ بوسیدن لاله‌ها

کجایم، لب مرز رنگین عشق
افق سر نهاده به بالین عشق

خبر چیست؟ فرسایش آرزو
خبر چیست؟ آرامش یاد او

ز هر سو گل شعله روئیده است
و آتش، زمین را چروکیده است

بیا ای تماشا به ترسیم ما
که اینجا گناه است تحریم ما

همه دشت، آغوش گرم امید
نفس تا نفس، هرم داغ شهید

چه سبزینه جانی است این خاک پاک
که خورشید افتاده اینجا به خاک

قدم تا قدم، رد پای دل است
سر و دیده و پاهای فدای دل است

در اینجا تمناً همه سادگی است
هوسها همه عین افتادگی است

هجوم طلوع است و تسلیم شب
غرور است و شور است و عشق است و تب

بهاری لطیف است در فصل عشق
عروج، است در این زمین، اصل عشق

ز لب می تراود نسیم دعا
و دل جای کس نیست غیر خدا

بیا تا ببندیم دستان مرگ
بیاریم بر فتنه‌ها چون تگرگ

هو داغ تر از تب جبهه نیست
شبی پاک تر از شب جبهه نیست

بیا گل بریزیم روی امید
بمانیم با آبروی امید

چه انگیزه‌ای برده جان را به عرش
چه کس کرده تن را در این خیمه، فرش

بجوشیم و دل را مهیا کنیم
به چشمی دگرگون تماشا کنیم

قطعه

بر مزار یاد او که شهادت را برگزید

● علی زارعان

نشانی‌ات را گم کردم

از مادرت

از مادرت پرسیدم

گفت قطعه ۶۲، ردیف اول

آمدم

و یادم آمد می گفتی:

قطعه همان غزل است

اگر سر نداشته باشد

تو هم

غزل بودی

قطعه قطعه...



**به شهادت پدرم
از زبان موجها
حمیدرضا حامدی**

ای خیال سبز خم خفته در خماریت!
شد مسیر سرخ عشق مست رهسپاریت!

با شتاب رفته‌ای، آتشین شهاب من!
آن چنان که گم شده است رد خون جاریت

دوست داشتم شبی هم رکاب می‌شدیم
مهلتم ولی نداد خوی تک‌سواریت....

تا همیشه خانه‌ات در میان لاله‌هاست
غبطه می‌خورم بر این حسن هم‌جواری‌ات

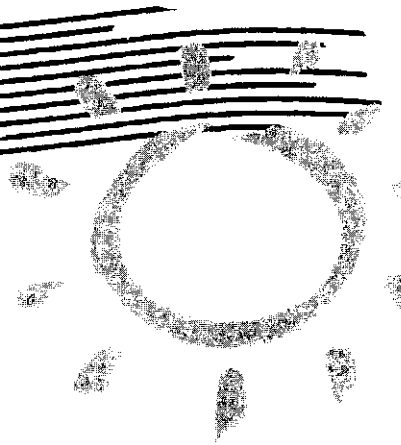
در کنار پنجره باز گرم صحبت است
با نگاه خیس من عکس یادگاری‌ات...

از زبان موجها قصه‌ات شنیدنی است
در توان من که نیست شرح بی‌قراریت

از سروده‌های خویش غرق در خجالتم...
پس کجاست ای عزیز دستهای یاری‌ات؟!

از پیله خویش ناگهان کنده شدند
از حس شکفتن از گل آکنده شدند

پروانه روحشان هوایی شده بود
چون نور در آسمان پراکنده شدند



**امسال هم
مریم سقلاطونی**

دیوار، دیوار، دیوار، دیوار
در شمعدانیها
عکس پروانه‌ای ست
که هنوز
حجله‌اش سیاه هست
مثل چشمهای سارا
و پشت پنجره
صدای گنجشکی
که آشیانه‌اش در گلوله باران
کسی ده سال در "آی، سی‌یو"
به کما رفته است
و من دیگر
زیر جبابها
صدای قلبش را نمی‌شنوم
پشت این دیوارها
و ترافیک
مانده‌ام
و هنوز
چراغها قرمزاند
"بانوی جنگ"
حمیدرضا اکبری شروه
در نقره ریز ماه!
پانو
تا مرز روشنایی می‌آید
در نزدیکی ظهر عاشورا
کنار علقمه‌ای
از خون و خاکستر
و گلوآزه‌های دهانش را
شروه‌ای می‌کند
بر گور گهواره‌ها
کنار ماهورهایی
که خواب آتش می‌بینند

سالی گذشت... باز نیامد و عید شد
گیسوی مادر از غم بابا سپید شد
امروز هم نیامد و غم خانه را گرفت
امروز هم دو مرتبه باران شدید شد
مادر کنار سفره کمی بغض کرد و گفت:
امسال هم بدون تو سالی جدید شد
ده سال، تیر و آذر و اسفند و ... خون دل
تا فاو و قکه رفت ولی ناامید شد
ده سال گریه‌های مرا دید و گریه کرد
حرفی نزد، نگفت: چرا ناپدید شد
ده سال، رنگ پنجره‌های اتاق من
هم رنگ چشمهای سیاه سفید شد

بعد از گذشت این همه دلواپسی و رنج
مادر نگفته بود که بابا شهید شد

کما

دیوار، دیوار، دیوار
دیوارهای چقدر بلندند
می‌ترسم آن قدر بالا بروم
که دیگر خواب سارا را نبینم
و صدای گریه‌های هر شب
پروانه را
که هنوز
کوچه را آب و جارو می‌زند
و سال تحویل
در امامزاده احمد
نذر می‌کند
که مردش بیاید...
بعد از ۱۸ سال...

